

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در بحث بیع مکره مرحوم شیخ مطالبی را بیان فرمودند و انتهی الکلام عرض کردیم این فروعی است که ایشان جهاتی است که ایشان متعرض شدند و دیگر ما یک مقداری اش را رد کردیم مقدار زیادی اش را بله ایشان در جمله ای که در اینجا دارند متعرض آخرین مساله تقریباً آخرین مساله ، البته عده ی زیادی ، زیاد نه عده ای از مسائلی را که دارند دائماً می گویند در بحث فضولی خواهد آمد.

عرض کردیم در میان اهل سنت احناف این جوری هستند عقدی را که متوقف است یا ما به آن می گوئیم معلق آنها می گویند فاسد اصطلاحاً و در کتاب سنهوری ایشان به جای کلمه ی فاسد یا معلق که ما به کار می بریم آنها می گویند القابل للبطلان یعنی مراد یکی است ها غرض اینکه گاه گاهی اشتباه نشود مثلاً عقد فضولی را فاسد می گویند اما باطل نمی گویند اما مثلاً عقد صبی را باطل می گویند نکته اش این است.

در کتاب سنهوری هم تقسیمی که می کند عقد یا باطل است یا القابل للابطال ، قابل للابطال همین است که الان ما اسمش را می گوئیم معلق . آن وقت این در عقد فضولی آنها قابل للابطال می دانند آنهایی که از اهل سنت هستند مثل احناف آن وقت عقد مکره را هم همان جور گرفتند یعنی بحثی که در بین خود اهل سنت مطرح بوده و از همان قرن دوم مطرح است از قرن فقهاء مطرح است که آیا عقد مکره از قبیل عقد فضولی است با رضای متاخر درست می شود یا عقد مکره اصولاً منعقد نمی شود ، اصولاً باطل است ، یعنی عقد قابل للابطال است یا عقد باطل است کلاً .

معروف و مشهور بین اصحاب ما هم شبیه فضولی قائل هستند که قابل للابطال است باطل نیست ، اگر گفت آقا قبول ندارم کراهتش هم از بین نرفت آن عقد باطل می شود ، اما اگر تبدیل به رضا شد آن عقد صحیح می شود ، روشن شد محل بحث ؟

یکی از حضار : رضایت لاحق به چه زمانی باید منتظر باشد ببیند راضی می شود یا نه

آیت الله مددی : این دیگر بیشتر در بحث فضولی هم خواهد آمد این اجازه تا چه زمانی ، حالا منتهی به زمان نشود گاهی هم ممکن است بگوئیم به دادگاه کشیده بشود و الی آخره لکن ظاهراً این هم محدودیت دارد آن طور متوقف بر زمان نیست ، خواهد آمد ان شاء الله.

بعد به هر حال این بحثی را که مرحوم شیخ در اینجا دارند این است یعنی این بحثی را که به اصطلاح متعرض شدند این طور بحثی است که در اینجا است. از صفحه ۳۲۸ عرض کردیم ایشان متعرض این بحث شدند آقایان بعد از ایشان خوب متعرض شدند و عرض کردیم یک مقداری همین طوری که در کل مباحث اکراه در اینجا ابهام هست اینجا هم خالی از ابهام نیست.

لو رضی المکره بما فعله صح العقد، بعد مخالفین مساله را هم به کار بردند بعد شروع کردند اشکالات، یک اشکال اول و دعوی اعتبار مقارنته بنفس العقد، ایشان نوشتند این عقد این دعوا خالية عن الشاهد مدفوعة بالاطلاقات، البته من کرارا همین اخیرا هم عرض کردم تعبیر به اطلاق در اینجا که مثلا از اطلاق در بیاوریم که رضا مطلقا معتبر است چه بخواد همراه عقد باشد چه بعد از عقد، چنین اطلاقی نداریم اصلا بحث این اطلاق روشن نیست که این توضیحاتش گذشت.

آن وقت ایشان نوشته چرا مقارن باشد طیب نفس با عقد، این مطلب را فقط به عنوان دعوی نوشته و دعوی اعتبار بله این را متعرض مطلب نشدند، عرض کنم آنچه که می توانیم ما متعرض مطلب بشویم خلافا لمرحوم شیخ چون مرحوم نائینی هم ندارد بگوییم از کلمه ای تراضی این را در آوریم چون آن روز عرض کردیم یک رضا داریم یک ارضاء داریم یک مرضاة داریم یک تراضی داریم، تراضی باب تفاعل توضیحاتش آن روز گذشت این باب تفاعل در جایی است که دو تا را همزمان می بیند و لذا اگر فرض کنید یک کسی زد در گوش کسی و بعد او هم زد مثلا در شکم او مثلا به این می گویند مضاربه اما اگر در عین حالی که زد در صورتش او هم می زند در شکمش این را می گویند تضارب، تضارب حکایت فعلی است که از هر دو صادر می شود در حال صدور از هر دو، آن هیاتی که از این جهت حاصل می شود اسم او تفاعل است. دقت کردید؟

و لذا ما اعان داریم یعنی کسی که به دیگری کمک برساند، معاونت داریم کسی که به دیگری کمک بدهد و آن هم باز برگرداند کمک را شاید این معاونت فلان که در فارسی است نکته اش این باشد و یک تعاون داریم، تعاون در حال اینکه هر دو به هم کمک می کنند یعنی هم این طرف به او کمک می کند هم او به این کمک می کند فرض کنید من باب مثال پدر به پسر خودش پولی می دهد این دارد به او کمک می کند، پسر هم این پول را در راه خیر مصرف می کند، صدقه می دهد، ببینید یک عملی است که دو تا به همدیگر یعنی او هم یک کار خیر، هر دو عون یکدیگرند هر دو کمک یکدیگرند.

عرض کردم در لغت عربی ما کلمه ای عمل داریم و کلمه ای عون داریم، عمل آن چیزی است که از انسان صادر می شود عون آن کاری است که مقدمه ای صدور عمل است. یعنی جنبه ای طولی دارد، عمل مثل فرض کنید چیدن دیوار، عون مثل اینکه آجر دستش بدهد، سیمان دستش بدهد، یکی عمل می کند یکی عون می کند، و لذا کرارا عرض کردیم به این مناسبت، الان مثلا می گویند منظمة التعاون الاسلامی،

سازمان همکاری‌های اسلامی گفتیم این درست نیست، باید همیاری بگویند، تعاون همیاری است. اگر بخواهیم درست و دقیق معنا بکنیم تعامل همکاری است. آن که عمل است. اگر در عمل نگاه کردیم تعامل است. اگر در یاری و عون نگاه کردیم تعاون است، تعاون یعنی همیاری و این لفظ تعاون را به این معنا به کار می‌برند که کل واحد از این کشورهای اسلامی عون یکی دیگر است، یعنی در حالی که او به این کمک می‌کند آن هم به این. همه با هم در این رابطه‌ی همیاری هستند نه اینکه همکاری نه اینکه هر کدام یک کاری می‌کنند، آنها با او شریکند نه هر کدام که دارد برنامه‌ای را اجرا می‌کند این یکی دیگر به او کمک می‌کند در برنامه‌اش این همیاری کردن را دقت کردید؟

لذا تعاون را همکاری معنا نکنید که الان متعارف است در وسائل ارتباط جمعی ما همکاری، سازمان همکاری‌های اسلامی، تعاون همکاری نیست، تعاون همیاری است. این نکته

آن وقت تراضی هم همینطور است آن وقت این که ایشان می‌گویند مقارنة طیب النفس للعقد، این از این جا فهمیده که تجارة ببینید عن تراض، یک بحثی را هم عرض کردیم کلمه‌ی عن در لغت عربی و من در لغت عربی هر دو ما به فارسی از معنا می‌کنیم، از. لکن در لغت عربی یکی نیستند از غیر از، یعنی عن غیر از من است در کتاب مغنی علی ما بیالی پنجاه و چند ساله که نگفتیم برای من پانزده معنا دارد. حالا یکی نگاه کند مغنی پانزده تاست یا اشتباه کردم،

یکی از حضار: نه همان پانزده تاست

آیت الله مددی: پانزده تاست برای من پانزده تا معنا نقل می‌کنند. دقت کردید؟

که عرض کردیم آن که جامع بین کل آنهاست غیر از آن تاکیدش زیاده و تاکید آن که در آنجا هست به معنای نشویت این که بعضی‌ها گفتند من برای نشویت این جامع بین آنهاست. من نشویت است. یعنی منشاء، منشاء را می‌گویند یعنی یک معنای حرفی است یعنی حرف خودش، و معنایش یک معنای اندکاکی است یعنی دو چیز را می‌بیند که یکی منشاء دیگری است مثلاً سیر را می‌بیند یا قرائت را می‌بیند و آیه‌ی قرآن را می‌بیند و اینکه مثلاً قرائت من سورة آل عمران این ابتدای این قرائت را که یک عنوان اندکاکی است ما بین خودش و ما بین قرآن و قرائت این را با من بیان می‌کند اما عن در لغت عربی این نیست، از آن به معنای همین که در جامع المقدمات یادتان باشد مجاوزة. مجاوزة را که ما به فارسی تجاوز می‌گوییم، عن در لغت عربی به معنای تجاوز است، یعنی می‌آید نگاه می‌کند یک چیزی از یک چیزی خارج شده است. دقت می‌کنید؟ منشائیت را نگاه نمی‌کند منشائیت، از او صادر شده است. مثلاً رمیت السهم عن القوس نگاه می‌کند این حالتی را که تیر از میانه‌ی کمان از کمان خارج شد. یعنی این نکته را در نظر

و لذا کرارا عرض کردیم محدثین هم از اول نگفتند من علی بن ابراهیم گفتند عن علی بن ابراهیم. این گفتن عن علی بن ابراهیم عن ابیه کلمه‌ی عن را به کار بردند که ما در فارسی از معنا می‌کنیم این نکته‌اش این است، می‌خواهد بگوید این حدیث از او صادر شد، از او صادر شد از او تجاوز کرد.

و لذا عرض کردیم در این بحث معروفی که در علوم دائرة الحدیث هست، البته اهل سنت زیاد دارند ما کم داریم بعدها داریم، عن عنه مساوی با اتصال است یا نه یا مساوق با، عده ایشان گفتند نه ما می‌توانیم بگوییم عن فلان از او هم نشنیده باشیم. دیدیم در کتابش دیدیم در بازار خرید به قول آقایان به نحو وجاده اما عرض کردیم نزدیک به نود و پنج درصد، نود و شش درصد از علمای حدیث اهل سنت که اقوال دارند در مساله، قائل هستند که عن عنه مساوی با اتصال است. خوب دقت کنید.

اگر گفت علی بن ابراهیم عن ابیه یعنی با شرایط تحمل حدیث از پدر، از در اینجا یعنی حدیث از او صادر شده است. یعنی از او شنیدند یا قرائت کردند یا اجازه گرفتند یا آنها بالاخره یک رابطه‌ای با او دارد، نه اینکه حدیث از اوست ولو من در کتاب دیده باشم. دقت فرمودید نکته‌ی فنی را این کلمه‌ی عن.

این نکات ببینید تجارة عن تراض، پس اینجا کلمه‌ی تراضی آمده قبلش هم کلمه‌ی عن آمده این معنایش این است که چون معنای حرف است یعنی این تجارت را نگاه کرده و تراضی طرفین را نگاه کرده این تجارت از آن تراضی حاصل شده درآمده

یکی از حضار: رضایت لاحق دیگر به درد نمی‌خورد چون رضایت طرفینی

آیت الله مددی: آها

این که می‌گوید اعتبار مقارنة طیب النفس، و واقعا هم این شبهه قوی است حالا خود من گفتم اشکال ندارد اما انصافا این شبهه قوی است. انصافا این شبهه قوی است. مگر بگوییم چون عقد، حالا بعد من نکات فنی‌اش را بعد عرض می‌کنم، دقت بکنید. چون ایشان نوشته بود توضیح نداده بود، ایشان نوشته بود خالية عن الشاهد مدفوعة بالاطلاقات. اطلاقی نداریم که ایشان فرمودند احل الله البیع چنین اطلاقی ندارد اصلا ناظر به این قسمت نیست که رضا در حین عقد باشد یا بعد از عقد اطلاقاتی نداریم.

من همین اخیرا هم بحث کردیم که خیلی از این اطلاقاتی که آقایان می‌گویند ثابت نیست یک چنین اطلاقی اصلا نداریم.

پس بنابراین روشن شد که این احتمال مقارنة الطیب النفس للعقد این احتمالش انصافا بهترین راهش همین است که من عرض کردم خدمتان کلمه‌ی عن را نگاه بکنیم، تجارة عن تراض، تراضی را به این معنا که هر دو در آن واحد تراضی دارند.

یکی از حضار: آقا این ثابت است که تفاعل حتما باید

آیت الله مددی: ظاهرش این طور است. اول بحث هم یک آقای سوال کرد، عرض کردم مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی در لا ضرر نگاه کنید دارد در نهایت در شرح حاشیه‌شان فقط یکی از آقایان گفت ظاهرا ایشان رد می‌کند نمی‌دانم حالا رد کرد یا نه در ذهن من نیست لکن خود من قبول دارم انصافا معنای لطیفی است تفاعل به این معنا معنای لطیفی است.

یکی از حضار: نه شما می‌فرمایید الان همه‌ی استعمالانش این طوری است؟

آیت الله مددی: بله

و لذا هم عرض کردیم مشهور اهل سنت گفتند اعانه‌ی بر اثم، اعانه‌ی بر اثم یعنی شما مقدمات صدور حرام را از غیر انجام بدهید، یک مقدماتی را انجام بدهید که طرف حرام انجام بدهد به این می‌گویند اعانه‌ی بر اثم

یکی از حضار: این اصطلاح فقهی است آقا خوب اصطلاح فقهی‌شان را دارند تعریف می‌کنند.

آیت الله مددی: نه لغوی هم هست، اعان یعنی قدم له عون، یعنی اثم عمل است این عمل از شخصی صادر می‌شود، شما کمکش می‌کنید، عون یعنی کمک کردن دیگر، یاری می‌دهید.

عرض کردیم این معنا از همان قرن دوم فقه‌های اسلام هم چند بار عرض کردم خوب دقت بکنید اصولا اهل سنت از وقتی که فقه شروع شد خیلی از مطالب را سعی کردند از یک قواعد و از آیات و روایات در بیاورند که این جواب بدهد برای مسائل، فرض کنید فروش شراب را حرام می‌دانستند روایتی هم دارد اما اینکه انگور را شما به کارخانه‌ی شراب بفروشید این هم حرام است این روایت داشت اما گفتند اعانه‌ی بر اثم است یعنی شما یاری دارید می‌دهید کمک می‌دهید که این شراب را درست بکند این عنوان اعانه و عرض کردم اگر دقیقا بخواهیم بگیریم تقریبا از نیمه‌ی قرن اول کم کم مباحث فقهی شدت پیدا کرد هنوز هم صحابه موجود بودند و سرش هم این بود آن پنج تا خلیفه چون امام حسن مجتبی را هم جزو خلفای راشدین می‌دانند، این ها هم از نظر فقهی به اینها مراجعه می‌کردند فتوا و هم به لحاظ سیاسی.

از زمان معاویه بنا شد فقط از نظر سیاسی مراجعه کنند دیگر جنبه‌های علمی‌اش رفت پی کارش، لذا تدریجا در دنیای اسلام مشکلات را دادند به دامن فقهاء، جناح سیاسی، بخش سیاسی جدا شد دقت می‌کنید؟ این بود که فقه رشد کرد، رشد فقه از این جا شروع شد، دیگر مشوب به قضایای سیاسی نشد. و لذا این رأی می‌گفت آن یک رأی می‌گفت، خیلی آزادانه آراء مختلف را مطرح کردند این هم تاریخش که روشن باشد.

آن وقت اعانه‌ی بر اثم را گفتند حرام است. تصادفاً در روایات ما این عنوان اعانه‌ی بر اثم نداریم و در کلمات فقهای بعدی ما حتی مثل مرحوم شیخ صدوق و اینها حتی به نظرم شیخ طوسی هم اعانه‌ی بر اثم من ندیدم یادم نمی‌آید، تقریباً از زمان علامه و جامع المقاصد و اینها اعانه‌ی بر اثم در فقه ما وارد شد، از زمان البته جامع المقاصد مناقشه هم دارد از زمان محقق اردبیلی مناقشه وارد شد که این اصلاً دلیلی برش هست نیست و مراد از اعانه چیست؟

مثلاً آقای خوئی نوشته اگر اعانه، آقای خوئی چون بعدها مثل صاحب جواهر گفت اصلاً اعانه‌ی بر اثم حرام نیست، عوض شد. گفتند آن که حرام است تعاون بر اثم است.

یکی از حضار: آقای خوئی هم همین را می‌گوید.

آیت الله مددی: آقای خوئی هم همین را می‌گوید بله.

تعاون هم یعنی همه با هم کمک بکنند یک حرام را انجام بدهند مثلاً پنج شش نفر بیافتند سر یک نفر را بکشند این تعاون بر اثم است.

یکی از حضار: دلیل قرآنی دارد دیگر

آیت الله مددی: می‌گویم چون در قرآن تعاون آمده اعانه نیامده دقت فرمودید

این نکات فنی را که ما گاهی تکرار می‌کنیم برای اینکه آن ضوابط نکته‌های فنی کار روشن بشود. پس بنابراین اینکه ایشان فرود خالیة عن

الشواهد نه،

و اضعف منها دعوی اعتبارها فی مفهوم العقد.

یکی از حضار: نمی‌شود استاد گفت که تعاون از فرد به فرد اعانه هست کلیتش نگاه کنیم تعاون می‌شود همه با هم نگاه کنند از نگاه کلی

تعاون

آیت الله مددی: ایشان بحث اعانه‌ی بر اثم را، ما اعانه‌ی بر اثم را حرام می‌دانیم اما اعانه را یک کمی درش اشکال می‌دانیم. خلافاً

لأقایان .

دعوی اعتبارها فی مفهوم العقد یا بگوییم آقا این مساله مقارنه‌ی طیب نفس این اصلاً در مفهوم عقد اخذ شده است. چون عقد گفته

نمی‌شود الاّ لازم منه، جواب می‌دهد ایشان عدم کون عقد الفضولی عقداً حقیقهً این البته اشکال نیست که ایشان اشکال کردند می‌گوید

خوب بله خوب عقد فضولی را هم قبول نداریم. می‌گوید این لازمه‌اش این است که شما بگویید عقد فضولی را قبول ندارید خوب

می‌گوییم نداریم تصادفاً استاد خود ایشان مرحوم نراقی عقد فضولی را قبول ندارد. دیگر راه دور نمی‌خواهند بروند.

ایشان و مرحوم شیخ سه سال در کاشان نزد مرحوم نراقی درس خواندند خود استاد ایشان عقد فضولی را قبول ندارد. این الازم منه عدم کون عقد الفضولی عقدا حقیقه خوب ملتزم می شویم خیلی اشکال اساسی نیست و لذا باید روی دلیل حساب کرد این مجرد این مطالب اینها کفایت نمی کند، البته نمی خواستم همین مقدار هم متعرض بشویم .

این که این صدق چون چرا ؟ چون عرض کردیم طیب نفس پشتوانه ی قصد است، اگر کراهت آمد این آقا نمی دانم دقت کردیم چه می خواهم بگویم ؟ این آقا می گوید طیب نفس اگر رفت در حقیقت قصد هم می رود چون این پشتوانه ی قصد است و عقد هم قوامش به قصد است.

لذا اگر اکراه باشد قصد نیست، مراد آن آقا این است این که ایشان می گوید خیلی باطل است نه آن قدر هم باطل نیست که ایشان فرمودند و اضعف من الكل دعوی اعتبار طیب نفس العاقد فی تاثیر عقد ، بعد اشکال می کند، یک باید بگوییم در عقد مکروه به حق در آنجا بگوییم باطل است. اولاً مکروه به حق را چون تعبد شرعی است به خاطر تعبد ، یعنی یک اصطلاحی دارند یا اذن مالکی می خواهد یا اذن شرعی، یا صحت مالکی می خواهد یا صحت شرعی، یا رضای مالکی می خواهد یا رضای شرعی، اگر شارع گفت حاکم آمد گفت باید حتما این را باید بفروشید این می گوید آقا اینجا این بحق طیب نفس نیست بلکه طیب نفس نیست اما شارع چون اجازه داده طیب نفسش شرعی است نه مالکی .

و کونه اکراه علی العقد تعبدی لا ، خوب حالا بگوییم تعبدی باشد چه مشکلی دارد ؟

علی ای حال ویویده فحوی صحه عقد الفضولی ، ببینید تعبیر مرحوم شیخ ، این شیخ جای دیگر هم دارد این را می گوید فحوی ، فحوی یعنی اولویت ، یعنی شیخ حواسشان کاملاً جمع است، تازه شما می گوید آقا عقد فضولی اگر بعد مالک اجازه داد این عقد مکروه هم همینطور اگر بعد راضی شد، اگر گفتید همینطور یعنی مثل اوست اگر آمدید گفتید فحوی یعنی اولی دنبال اولویت باید بگردید، چون در مکاسب چند بار این عبارت آمده برای اینکه ان شاء الله بخواهید تدریس بفرمایید دقت کردید ؟

تا آمد گفت فحوی یعنی اولی آن وقت باید نکته ی اولویت را پیدا بکنید، چه نکته ای دارد که عقد مکروه اولی است از عقد فضولی. نکته ای که در عقد فضولی هست مالک نیست اما اجرای عقد را می کند، نکته ای که در عقد مکروه هست این است که مالک هست اما طیب نفس ندارد. لذا اگر مالک نبود و طیب نفس داشت و واقعا هم قصد عقد کرد آن درست بود در ما نحن فیه بطریق اولی خوب دقت کردید ؟ شما ممکن است بگویید آقا اولویتی نیست آن یک جور است این یک جور است ، این فحوی را ، کلمه ی فحوی اگر آمد در مکاسب یا شیخ مرادش اولویت است باید تصویر اولویت بکنید، حالا ایشان تصویر می کند

.....

حیث ان المالك طيب النفس بوقوع اثر العقد وغير منشیء للنقل بكلام و امضاء انشاء الغير ليس الا طيب النفس وليس انشاء ، مع انه لو كان ، این اولا لان حیث انّ المالك طيب النفس ، مالک خود عقد را راضی است. فقط نقل و انتقال را نیاورده است.

در باب فضولی نقل و انتقال دارد و امضاء انشاء الغير ليس الا طيب النفس بمضمونه و اگر شارع امضاء کرد این به معنای طیب ، و ليس انشاء مستأنفا یک انشاء جدید نیست اما در باب فضولی ممکن است شما بگویید انشاء جدید است دقت کردید ؟ این اولویت را از اینجا گرفت یعنی شما ممکن است بگویید شارع آمد گفت عقد فضولی درست است کانما عقد جدید است چون آن که عقد بست مالک نبود اما در اینجا من مالک هستم من طيب نفس دارم یعنی عقد را قصد عقد را دارم اما به خود این قصد طيب نفس ندارم لذا اولویتش از این جهت است.

مع انه لو كان انصافا اولویت اثباتش مشکل است.

یکی از حضار : آن قضیه ای که نقل کردید که فرمودید استاد مرحوم شیخ انصاری قبول ندارد عقد فضولی ظاهرا منظورتان این بود که خوب یعنی اینجا شما قبول دارید استادان قبول ندارد این را می خواستید بفرمایید ؟

آیت الله مددی : نه ایشان می خواهد بگوید لازم خوب لازم باشد چه اشکالی دارد ؟ قائل دارد غیر از ایشان هم داریم ، نه اینکه منحصر در نراقی است.

یکی از حضار : اینجا نظرتان همین است دیگر می گوید خوب لازم نیاید ، لازم نیاید چه اشکالی دارد عقد فضولی باطل باشد چه ربطی به بحثمان دارد ؟ این جا همین را می خواهند بفرمایند دیگر

آیت الله مددی : نه لازم عدم کون عقد الفضولی

یکی از حضار : نوشته دعوی اعتبارها فی مفهوم العقد اعتبار طيب نفس در مفهوم عقد.

آیت الله مددی : اعتبار مقارنت طيب نفس

یکی از حضار : خوب گفته که لازم

آیت الله مددی : جواب

یکی از حضار : اگر لازم نباشد عقد فضولی هم باطل می شود ، شیخ انصاری می گوید خوب باطل بشود چه ربطی به بحث دارد

آیت الله مددی : نه لازم عن ، می خواهد بگوید این لازمه اش این است که عقد فضولی هم عقد نیست حقیقتا با اینکه عقد است حقیقتا ، یعنی بعبارة اخرى شما عقد فضولی را عقد جدید نمی دانید همان عقد اول است.

یکی از حضار: چون طیب نفس ندارد

آیت الله مددی: طیب نفس نیست، طیب نفس خود عاقد دارد، مالک اطلاع ندارد اصلاً نه طیب نفس ندارد.

علی ای حال فهو، اگر هم این اشکال را تازه بکنید حالا اولویت نباشد فهو موجود هنا، یعنی آن نکته ای که در فضولی هست همان نکته اینجاست حالا می خواهد اولویت باشد یا نباشد، دیگر ایشان یک مقداری به اصطلاح وارد همین بحث ها می شوند که ما دیگر خیلی نمی خوانیم بعد متعرض قول معارض در مساله می شوند که صاحب کفایه و مجمع الفایده و اینها بعد می فرمایند که تمسک کردند الا ان تكون تجارة عن تراض بله البته ایشان الدال علی اعتبار کون العقد عن التراضی این به آن معنایی که من گفتم تفسیر نکردند اگر آن معنا باشد شبهه پیدا می کند.

والکل بعد، همی ادله ی آقایان را می آورند والکل كما ترى لان دلالة الآية من یکی دو مطلب ایشان را می خوانم بعد نکته والا مطلب را ما توضیح دادیم دیگر خیلی نمی خواهد توضیح نهایی اش را هم، علی اعتبار وقوع العقد عن التراضی الا بمفهوم الحصر، چون گفتند که گفته الا تجارة عن تراض، لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل یعنی اکل مال فقط به تجارت است با اینکه اکل ما به غیر از تجارت هم می شود من راضی هستم مثلاً، و اما بمفهوم الوصف که این تجارت عن تراض باشد. علی القول بمفهوم الوصف. مقید بعدم ورود الوصف مورد الغالب كما ربائبکم، این مفهوم وصف را هم قبول نداریم بله، عفوا ولا حصر كما لا يخفى، لان الاستثناء منقطع غیر مفرق، دو تا اشکال ایشان در استثناء می کند که حصر از آن در نمی آید یکی این که استثناء منقطع است.

استثناء منقطع در استثناء این است که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد، مثلاً بگویند جاء القوم الا حماراً، خوب معلوم می شود که حمار از قوم نیست. اگر نباشد فسجد الملائكة کلهم الا ابليس، چون از جنس ملائکه نبود، این را اصطلاحاً می گویند استثناء متصل و منفصل، استثناء مفرق اصطلاحاً در جایی است که مستثنی منه ذکر نشود مثلاً ما جائی الا زید این مفرق است، جاء القوم الا زیداً این غیر مفرق است، آن وقت این جا عده ای از آقایان بحث کردند که آیا استثناء مفرق یا غیر مفرق متصل یا منفصل آیا به اصطلاح دلالت بر حصر می کند یا نه که حالا بعد یک توضیحی عرض می کنم.

واما حديث الرفع وفيه اولاً ان المرفوع هي المؤاخذه که گذشت، بعد هم وثانیا يدل علی ان الحكم الثابت للفعل المکره علیه لو لا الاکراه يرتفع عنه اذا وقع مکرها علیه كما هو معنى رفع الخطر وهذا المعنى موجود، بعد شروع می کنند راجع به حدیث رفع.

ما چون این مطالب را چند بار عرض کردیم دیگر تکرار نمی کنیم عرض کنم راجع به آیه ی مبارکه که آیا حصر دارد یا حصر ندارد انصافش اشکال مائی دارد و آن اشکال بیشتر منشأش این است که تجارت مراد چیست؟ اگر تجارت را خود بیع گرفتیم که سابقاً عرض کردیم خوب

انصافا اثبات حصر مشکل است چون به غیر از بیع هم می شود اکل مال کرد اما اگر گفتیم تجارت که مرحوم نائینی نوشته تجارت یعنی اکتساب در کتب لغت تجارت را فرقی را با بیع این گرفتند که بیع خرید و فروش است تجارت حرفه ی خرید و فروش است حرفه است شغل است می گویند تاجر یعنی کسی که حرفه اش آن است. اما حرفی هم که مرحوم نائینی گفتند انصافا بد نیست.

مراد یعنی بعبارة اخرى داد و ستد باشد تجارت که شامل عقد اجاره هم بشود شامل فرض کن عقد مزارعه هم بشود مضاربه هم بشود، یعنی بعبارة اخرى انسان با مال یک داد و ستدی انجام بدهد عرض کردم در آیه ی مبارکه این نیست که لا تاكلوا اموالکم الا ان تكون، لا تاكلوا اموالکم بینکم کلمه ی بین هم دارد. این مراد از اموال بین یعنی ناظر است لذا استثناء هم مفرق نیست که ایشان گفته است.

اموالکم بینکم یعنی ناظر نیست به اکل مال مطلقا مثلا می گوید آقا این کتاب شما درش تصرف کنید اکل کنایه از تصرف باشد اینجا نیست این طور نه ، این آیه ی مبارکه ناظر است به نحوه ی معاملاتی که در جامعه می شود، یعنی معاملاتی را که شما در جامعه روی اموال انجام می دهید. این به نحو داد و ستدی که با تراضی باشد درست است. می شود بیع باشد ، می شود اجاره باشد ، می شود مضارعه باشد، می شود مضاربه باشد. انحاء داد و ستد را می شود تصور کرد.

خود من سابقا بیشتر به معنای بیع می گرفتم انصافا این حرف مرحوم نائینی به ذهن من بد نیست و این معنای اول هم سابقا عرض کردیم ظاهر بعضی از عبارات این است که خیال می کنند که آیه ی مبارکه ناظر به جواز اکل مال است نه آن لا یحل مال امراء مسلم الا بطیب نفس آن برای جواز است، آن لا یحل یعنی شما در مال مسلمان تصرف نمی کنید مگر راضی باشد. اینجا برای داد و ستد است نه جواز تصرف . مثلا در آیه ی مبارکه فلا جناح علیکم ان تاكلوا من بیوتکم آن تاكلوا درش بینکم ندارد. البته اینکه انسان از خانه ی خودش بخورد که این جای سوال ندارد. ان تاكلوا من بیوتکم این تفسیر شده این بیوت ابنائکم ، انت و مالک لایبک و الا معنا ندارد که خداوند بفرماید شما از خانه ی خودتان بخورید ، خوب معلوم است آدم از خانه ی خودش می خورد او بیوت آبائکم، این بیوتکم در اینجا یعنی خانه های خودتان کنایه از خانه های فرزندان و اولادتان ، می توانید از خانه های اولاد بخورید این خوردن درش داد و ستد نیست این تصرف است.

و بلکه یک بحثی هم آقایان در اینجا دارند چون کلمه ی اکل آمده گفتند احتمال دارد مثلا در خانه های بچه هایان غذایی باشد یا خانه ی پدرتان یا خانه ی بیوت او ما ملکتم مفاتحه ، خانه ای که کلیدش دست شما دادند. کلیدش دست شماست می روید در خانه در یخچالش مثلا غذا هست می خورید، احتمال دادند مراد از اکل خوردن باشد لکن احتمال دادند مراد از اکل مطلق تصرف باشد ، ثمره اش کجا ظاهر می شود؟ اگر کسی کلید خانه اش را به شما داد گفت این کلید شما رفتید آنجا در یخچالش هم غذا بود خوردید خواستید نماز

بخوانید آیا این نماز در زمین غصبی حساب می شود یا نه ؟ چون آن اجازه ای می گویند از آیهی مبارکه اجازه ی اکل درآمده است. اجازه ی نماز خواندن درش نیست دقت کردید ؟

یکی از حضار: اینجا اکل اعلی تصرف است وقتی

آیت الله مددی: خوب حالا آن بحث را نمی خواهم وارد استدلال بشوم بله آقا ؟

یکی از حضار: اکل مال نیست که اصلا این طور باشد

آیت الله مددی: که اکل یعنی اکل باشد ؟

یکی از حضار: اکل اکل باشد و راه رفتن غصبی باشد

آیت الله مددی: نه راه رفتن برای اکل چرا نماز که ربطی به اکل ندارد که راه رفتن تا یخچال که می روید در یخچال را باز کنید که اشکال ندارد ، این مقدار نه دیگر ، آن وقت که در یخچال است خوب آدم باید راه برود تا یخچال بخورد اکل اگر لازم خود خوردن که درش بحثی نیست، نماز که جزو لوازم اکل نیست که ، به شما نگفت بیا اینجا نماز بخوان ، به شما گفت این کلید را بگیر از این خانه مثلا غذایی که یخچال دادم مصرف کن این کلید را به شما داد .

آیا شما این در عروه هم دارد این فرع در عروه هم دارد.

یکی از حضار: بگوئید حمام کردن نماز خواندن برو حمام کردن یک آبی مصرف بشود ، یک کاری یک چیزی

آیت الله مددی: همه ی اینها دیگر ، بحث همه ی اینها هست، حالا همان را بکنند غسل جنابت بکنند مثلا آیا این صحیح است یا نه دقت کردید ؟

این نکته، ببینید اما این منشأش چه شد؟ آنجا تاكلوا بود آن اکل یعنی تصرف اینجا تاكلوا بینکم است. یک اشتباهی که اصحاب ما اینجا متأسفانه دارند لا یحل مال امراء مسلم آن برای حلیت تصرف است ، اینجا اکل به ، اینها خیال کردند این تاكلوا مثل آن تاكلوا است یا این ، لذا با آیهی لا یحل مال مسلم نه آن تصرف است. این جا اموالکم بینکم دقت بکنید. اموالکم بینکم .

یعنی در حقیقت شارع مقدس می خواهد جواز تصرفات را در مالها در روابط اجتماعی داد و ستد ، پیغمبر ، آیهی مبارکه می فرماید این درست نیست مگر با داد و ستدی که یعنی بیع تجارت را داد و ستد معامله، معامله ای که با تراضی باشد با رضا باشد این معامله ممکن است به صورت بیع باشد ، ممکن است به صورت اجاره باشد، ممکن است به صورت مزارعه باشد، ممکن است به صورت مضاربه باشد. شما دارید اموالتان را اکل بینتان ، بینتان روشن شد ؟ لا تاكلوا اموالکم بینکم .

من به نظرم این کلمه‌ی بینکمش را دقت فرمودند این بینکم یعنی این اموال را در میانه‌ی خودتان در روابط اجتماعی الا ان تكون تجارة عن تراض یک نحو کسبی اکتسابی باشد که روی رضا صادر شده باشد لذا انصافا اگر ما باشیم و این ظاهر آیه‌ی مبارکه البته این هست حقا يقال اگر بخواهیم بگوییم چون اکراه را دو جور گرفتیم یک اکراه معدوم طیب نفس است آن جا می‌گوییم قویا آن عقد باطل است چون اصلا طیب نفس نداشته است.

و لذا گفتیم این می‌خورد به همان شرط قبلی قصد درش نیست ، یک اکراه مفسد طیب نفس است آنجا بگویید علی القاعدة درست است. و این آیه‌ی مبارکه که الان ما در اینجا داریم ظاهرش در همان طیب نفسی است که الا عن تراض طیب نفسی که به اصطلاح مفسد باشد. و بعبارة اخری حالا ما استعمال لفظ را همین تازگی در اصول متعرض شدیم، استعمال لفظ واحد در اکثر از معنا را اجازه ندادیم ممکن است بگوییم اصولا دو جور می‌شود آیه را معنا کرد. لا تاكلوا اموالکم الا ان تكون تجارة عن تراض این آیه‌ی مبارکه بگوییم به این باشد که اگر تراضی نباشد ، نبودن تراضی که به اکراه است، اگر اکراه به اصطلاح معدوم باشد تجارت صدق نمی‌کند حرف شیخ را اینجا بیاوریم اگر اکراه مفسد باشد تجارت صدق می‌کند عن تراض صدق نمی‌کند.

اگر استعمال لفظ مشترک واحد در دو معنا بود این جور معنا می‌کردیم لکن خوب خلاف ظاهر است پس بنابراین اگر اکراه به حدی رسید که اصلا طیب نفس نیست تجارت نیست، عقد نیست اصلا

یکی از حضار: این منافات با آیه ندارد ، آیه فرض کرده عن تراض باشد یعنی تراضش هم می‌شود

آیت الله مددی: بله می‌شود تجارت ،

اگر اکراه جوری باشد که فقط طیب نفس را فقط فاسد بکند مشوب بکند آنجا به اصطلاح بگوییم تجارت هست عن تراض نیست فرقی این شد در یک صورت تجارت هست عن تراض نیست در یک صورت اصلا تجارت نیست . آن جایی که تجارت نیست رضای بعد به درد نمی‌خورد آن جایی که تجارت هست و تراضی نیست رضای بعدی به درد می‌خورد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين